

## بررسی آیات منسوب به اهل صَفَه از دیدگاه صوفیه، عرفا و علامه طباطبایی

قدرت‌الله خیاطیان\*

### چکیده

اهل صَفَه (اصحاب صَفَه) به گروهی از مسلمانان صدر اسلام گفته می‌شود که در سگوی کنار مسجد النَّبی، در مدینه، در نهایت سادگی و زهد و فقر زندگی می‌کردند و از مصاحبت با پیامبر(ص) بهره‌مند می‌شدند و پیامبر با آنان مهربانی بسیار می‌کرد. در منابع و مآخذ عرفانی- خصوصاً متون اهل سنت- به آنان توجه بسیار شده است. حتی برخی، صوفیه را ادامه‌دهندگان راه اهل صَفَه دانسته و آیات زیادی را نقل کرده‌اند که از نظر آنان دربارهِ اهل صَفَه نازل شده است. علامه طباطبایی در المیزان، با ذکر دلائل و شواهد، نادرستی انتساب بعضی از این آیات به اهل صَفَه را، بیان کرده است. این مقاله به جنبه‌ی مقایسه‌ی تطبیقی دیدگاه برخی از عرفا و صوفیه با دیدگاه صاحب تفسیر المیزان پرداخته است.

**کلید واژه‌ها:** اهل صَفَه، آیات، عرفا، صوفیه، تفسیر المیزان، علامه طباطبایی

---

\* استادیار دانشگاه سمنان

## مقدمه

اهل صفّه، گروهی از مهاجران مسلمان از مکه‌اند که به جهت فشارها و سختی‌هایی که از جانب کفار قریش بر آنان وارد می‌شد، به مدینه مهاجرت کردند و دست از خانه و کاشانه کشیدند و مصاحبت با پیامبر(ص) را برگزیدند. علاوه بر این گروه، تعدادی دیگر از مؤمنان از دیگر سرزمین‌ها به مدینه آمدند و در صفّه‌ی(سکوی) کنار مسجدالنبی، سکنی گزیدند.

آنچه از بررسی احوالات آنان برمی‌آید، این است که از نظر وضعیت مادی و ظاهری، در فقر و زهد می‌زیستند و از نظر غذا، میهمان مسلمانان مدینه (انصار) و یا پیامبر(ص) می‌شدند و از نظر معنوی به عبادت و تلاوت قرآن و شرکت در جهاد و استفاده از محضر رسول اکرم می‌پرداختند. اهل صفّه در پیشرفت دین اسلام نقش مهمی ایفا کرده‌اند.

در بین اهل صفّه، شخصیت‌های مهمی چون سلمان فارسی، بلال حبشی، عمار یاسر، مقداد، صهیب رومی، عبدالله بن مسعود، ابوذر غفاری، ابودرداء، ابو عبیده‌ی جراح به چشم می‌خورند. (هجویری، ۱۳۷۳، ص ۹۷-۹۹).

عرفا و صوفیه به اهل صفّه به واسطه‌ی شأن صحابی بودن و نیز مقامات معنوی (از قبیل مجاهده، زهد، توکل، تقوا و اخلاص) با چشم احترام و عظمت می‌نگرند و آنان را از پیشوایان طریقت عرفان و تصوف می‌دانند. (مستملی، ۱۳۶۳، ص ۱/۱۴۳) حتی برخی بدون در نظر گرفتن قواعد اشتقاق لغت عرب، صوفی را منسوب به صفّه قلمداد کرده‌اند. (ر.ک: قشیری، ۱۳۷۴، ص ۶۶۸ و سهروردی، ۱۳۷۴، ص ۵-۲۴ و کاشانی، ۱۳۷۶، ص ۶۸) و برخی

دیگر که اشتقاق صوفی را از صفه، نادرست دانسته‌اند، گفته‌اند که صوفیه از «سیرت» اهل صفه تبعیت می‌کنند. (سهروردی، ۱۳۷۴، ص ۲۵). از این گذشته صوفیه در کتب خویش، آیات نسبتاً زیادی را نقل کرده‌اند که از نظر آنان، شأن نزول آن‌ها درباره‌ی اهل صفه بوده است. اما در بررسی بیشتر مشخص می‌شود که انتساب همه‌ی این آیات به اهل صفه، صحیح نیست و حداقل، درباره‌ی استناد بعضی از آیات مذکور به اهل صفه باید با دقت نظر و تحقیق بیشتری نگریست؛ زیرا صوفیه تلاش فراوانی کرده‌اند که برای تأیید طریقه‌ی خود از آیات قرآنی و روایات نبوی (بی‌اعتنا به صحت و سقم آن‌ها) استفاده کنند. تفسیر المیزان، بارها به بررسی این‌گونه آیات پرداخته است.

پس از مقدمه، آیات منسوب به اهل صفه را (طبق نظر صوفیه و عرفا) ذکر و دیدگاه‌های آنان را بیان می‌کنیم. سپس آرای علامه طباطبایی را با ذکر دلائل و ثمواد می‌آوریم:

۱- آیه‌ی ۵۲ سوره‌ی انعام: *كَانَ عِلْمُ الْإِنْسَانِ وَمَطَاعَاتُ فِرْعَوْنَ*  
 وَ لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا  
 عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ  
 فَتَكُونُ مِنَ الظَّالِمِينَ

«کسانی را که پروردگار خود را بامدادان و شامگاهان می‌خوانند، در حالی که خشنودی او را می‌خواهند، مران. از حساب آنان چیزی بر عهده‌ی تو نیست و از حساب تو نیز چیزی بر عهده‌ی آنان نیست، تا ایشان را برانی و از ستم‌کاران باشی.»

## نظر صوفیه و عرفا درباره‌ی انتساب آیه به اهل صفه

اغلب صوفیه و عرفا، این آیه را درباره‌ی اهل صفه می‌دانند، به جهت رعایت اختصار تنها به ذکر چند مورد اکتفا می‌شود:

ابونصر سراج طوسی، عارف مشهور قرن چهارم در کتاب *اللمع فی التصوّف* در «باب صفة اهل الصّفه» آیه‌ی مذکور را درباره‌ی اهل صفه می‌داند و می‌گوید:

«خداوند متعال در چند جای قرآن از اهل صفه یاد کرده است؛ از جمله: ... و در آیه‌ی دیگر می‌فرماید: «وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ...» (سراج، ۱۳۸۰، ص ۳۳۹).

ابوالحسن هجویری، عارف معروف قرن پنجم و مؤلف اولین کتاب عرفانی فارسی یعنی *کشف المحجوب*، در «باب الفقر» (ص ۲۲) آیه‌ی «وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ...» و آیه‌ی «وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تَطْعَمَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا» را درباره‌ی فقرا و مهاجرین می‌داند؛ هرچند هجویری در این قسمت ذکری از اهل صفه به میان نمی‌آورد، اما از قراین سخن برمی‌آید که اهل صفه را در نظر دارد.<sup>۱</sup>

شیخ شهاب الدین سهروردی، صاحب کتاب *عوارف المعارف* نیز درباره‌ی اهل صفه می‌گوید:

۱- سوره‌ی کف آیه‌ی ۲۸؛ و دو دیده‌ات را از آنان برمگیر که زیور دنیا را بخواهی، و از کسی که قلبش را از یاد خود غافل ساخته‌ایم و از هوس خود پیروی کرده و اساس کارش بر زیاده روی است، اطاعت مکن.

۲- ر.ک: *کشف المحجوب* هجویری، ص ۲۲ و ۹۷ و نیز *سیرة النبی ابن هشام*، ص ۳۸۵.

«و به سبب ایشان [اهل صفه]، خطاب با عتاب، از حضرت ربّ الارباب، به رسول (ص) آمد، قال الله تعالی: وَ لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ...» (سهروردی، ۱۳۷۴، ص ۲۵).

### بررسی و نقد علامه طباطبایی درباره‌ی آیه

طبق نظر علامه طباطبایی، آنچه از ظاهر سیاق آیه‌ی فوق برمی‌آید و آیه‌ی بعدی نیز آن را تأیید می‌کند، این است که مشرکین معاصر حضرت پیامبر (ص)، از وی توقع داشته و پیشنهاد می‌کرده‌اند که: گروه اندکی از افراد فقیر و بیچاره‌ای را که در اطراف خود جمع کرده‌ای، دور سازا البته سایر امت‌ها هم از پیامبران خود، این‌گونه خواهش‌های نابجا را داشتند که چرا امتیازی برای اغنیاء نسبت به فقرا قائل نمی‌شوند. آنان از روی نخوت و غرور انتظار داشتند که پیغمبرانشان، اغنیاء را در اطراف خود جمع کنند و فقرا و بینوایان را با این‌که از صمیم دل ایمان آورده‌اند، از خود دور سازند. (طباطبایی، ۱۳۶۲، ص ۱۳/۱۵۷).

پژوهش‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

### بحث روایی پیرامون آیه

صاحب‌المیزان، در بحث روایی مربوط به آیات ۳۷-۵۵ سوره‌ی انعام، سه روایت در خصوص آیه‌ی مذکور و دیگر آیات مرتبط با آن نقل می‌کند:

#### روایت اول

این روایت به نقل از کتاب *در المنثور* و مجمع و از قول عبدالله بن مسعود از اصحاب حضرت پیامبر (ص) است. این راوی می‌گوید:

«گروهی از قریش در راهی با رسول خدا (ص) برخورد کردند و مشاهده کردند که صهیب و عمار یاسر و بلال و خیاب و امثال آنان در خدمت حضرتند. گفتند: ای محمد! آیا به خاطر چنین مردم تهیدستی از قوم خود بریدی؟! و آیا خداوند این همه اعیان و اشراف و مردمان محترم را گذاشته و این یک مشت مردم فقیر را برتری داده است؟! و ما باید تابع چنین مردمی بشویم؟ آیا چنین چیزی معقول است؟ اگر می‌خواهی که ما از تو پیروی کنیم، به ناچار باید این‌گونه اشخاص را از خود دور سازی. اگر چنین کاری انجام دهی، ما پیرامونت جمع می‌شویم» (همان، ص ۱۷۱-۱۷۲/۱۳).

### روایت دوم

این روایت نیز به نقل از کتاب *در المنثور* از قول عکرمه، دیگر صحابی حضرت پیامبر(ص) است. این صحابی می‌گوید: «عده‌ای از اشراف و بزرگان کفار بنی‌عبدمناف، نزد جناب ابوطالب رفتند و گفتند: اگر برادرزاده‌ات، این یک مشت مردم فقیری را که خدمتکاران و بردگان مایند، از خود دور می‌کرد، ما بهتر و بیش‌تر احترامش می‌کردیم و سر در اطاعتش می‌نهادیم و اگر این موضوع نبود، ما خیلی زودتر از این، او را تصدیق و از وی پیروی می‌کردیم. ابوطالب، خواسته‌ی آنان را با رسول خدا (ص) در میان نهاد. عمر که در آن مجلس حاضر بود، پیشنهاد آنان را پسندید و عرض کرد: برای امتحان هم که شده، خواسته‌ی آنان را عملی بفرما تا غرض آنان را دریابیم که آیا بعد از این بهانه‌ی دیگری مطرح می‌کنند و یا ایمان می‌آورند؟

... در آن ایام گروندگان به اسلام عبارت بودند از: بلال، عمار بن یاسر، سالم، مولای ابی‌حذیفه، صبح، غلام اسید و از هم‌سوگندان

ابن مسعود، مقداد بن عمرو، واقد بن عبدالله حنظلی، عمرو بن عبد عمر، ذوالشمالین، مرثد بن ابی مرثد و امثال آنان. وقتی این آیه نازل شد، عمر نزد رسول الله (ص) آمد و از گفته‌های قبلی خود عذرخواهی کرد. «همان، ص ۱۷۲/۱۳».

### روایت سوم

علامه طباطبایی، روایت سوم در این باره را نیز که نسبتاً طولانی است، از کتاب *در المنثور و لائل و به نقل از خباب*، از دیگر اصحاب حضرت پیامبر (ص) نقل می‌کند. خباب می‌گوید: «دو نفر از سرشناسان عرب به حضور رسول خدا (ص) شرفیاب شدند و مشاهده کردند که حضرت با بلال و صهیب و عمار و خباب و گروهی دیگر از مؤمنین تهی دست نشسته است. آنان ضمن بی‌اعتنایی به مؤمنین تهی دست، از رسول خدا (ص) تقاضای خلوت کردند و در آنجا به حضرت گفتند: می‌خواهیم برای ما - که از سرشناسان عرب هستیم - مجلس خصوصی قرار دهی و بدین وسیله ما را بر سایر عرب برتری دهی، زیرا همه روزه جمعیت‌هایی از اطراف و اکناف به محضرت می‌رسند و ما را می‌بینند که با این فقرا و بردگان هم‌نشین شده‌ایم و این، مایه‌ی شرمندگی ماست. درخواست ما آن است که دستور فرمایید، هرگاه ما وارد مجلس شدیم، آنان از مجلس خارج شوند و هرگاه ما فارغ شده و برگشتیم، آن‌گاه اگر خواستید، با آنان هم‌نشین شوید. قرار شد طبق درخواست آنان همین قرارداد به صورت مکتوب درآید. خباب می‌گوید: در همه‌ی این گفت و شنودها ما در گوشه‌ای خزیده بودیم که ناگاه حالت وحی به حضرت دست داد و جبرئیل، این آیه را نازل کرد. «وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَ

العَشَى ...» تا آن جا که می‌فرماید: «فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»<sup>۱</sup> وقتی آیه نازل شد، رسول خدا(ص) کاغذ را از دست خود انداخت و مارا نزدیک خود خواند، درحالی که می‌گفت: «فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ». از آن پس همیشه در خدمتش می‌نشستیم و از آن جناب جدا نمی‌شدیم؛ مگر این‌که ایشان برخاسته، تشریف می‌بردند. خدای تعالی این آیه را نازل کرد: «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشَى يُرِيدُونَ وَجْهَهُ»<sup>۲</sup> رسول خدا از آن پس با ما می‌نشست و لکن ما وقتی احساس می‌کردیم که موقع برخاستن حضرت رسیده است، برخاسته و می‌رفتیم و حضرت هم برخاسته و تشریف می‌برد.

علامه طباطبایی در پایان این روایت می‌افزاید که صاحب مجمع البیان نیز، این روایت را از قول سلمان و خباب، نقل کرده است. (همان، ص ۱۷۲-۱۷۴).

### نقد و بررسی روایات سه‌گانه

علامه، معتقد است که به این احادیث نمی‌توان اعتماد کرد؛ زیرا:  
 اولاً: روایاتی که دلالت بر نزول یک مرتبه‌ی سوره‌ی انعام دارند، بسیار زیاد و مستفیض‌اند؛ لذا تمامی این سوره، قبل از هجرت در مکه نازل

۱- سوره‌ی انعام، بخشی از آیه‌ی ۵۴: بگو درود بر شما، پروردگارتان رحمت را بر خود مقرر کرده است.

۲- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۲۸: و با کسانی که پروردگارش را صبح و شام می‌خوانند و خشنودی او را می‌خواهند، شکیبایی پیشه کن.



شده است و یکی از دلایل آن، این است که در همه و یا بیش‌تر آیات این سوره، روی سخن با مشرکین است. (همان، ص ۱۳/۱۷۴ و نیز ص ۱۳/۶)

**ثانیاً:** با دقت و تأمل در سیاق آیات سوره‌ی انعام، تردیدی باقی نمی‌ماند که در این روایات سه‌گانه عمل به اصطلاح «تطبیق» به کار رفته است. منظور از «تطبیق» آن است که اصحاب رسول خدا(ص)، چون بعضی از آیات را قابل انطباق با بعضی از داستان‌ها و وقایع دوران زندگی حضرت می‌دیدند، همان حادثه را سبب نزول آیه می‌شمرده‌اند و منظورشان آن بوده که اگر شبهه‌ای در حدوث حادثه‌ای وجود دارد، با ذکر آیه، آن شبهه را برطرف سازند. (همان، ص ۱۳/۱۷۴).

**ثالثاً:** نقل به معنی احادیث و بی‌مبالاتی در ضبط حدیث، این‌گونه اشتباهات را سبب می‌شده و اعتماد به این‌گونه احادیث را سست می‌کرده است. بنابراین نباید به این‌گونه روایات که اسباب نزول را نقل می‌کنند و مخصوصاً به مواردی مثل سوره‌ی انعام می‌پردازند که یکبارہ نازل شده است، نباید اعتماد کرد. (همان، ص ۱۳/۱۷۴).

**رابعاً:** نکته‌ی دیگری که اعتماد آدمی را از امثال این روایات سلب می‌کند، مسأله‌ی جعل روایات و دست‌کاری در روایات و مسامحه‌کاری قدما در اخذ حدیث است. (همان، ص ۱۳/۱۷۵).

بنابراین، طبق آنچه گفته شد، براساس نظر علامه طباطبایی، نظر صوفیه و عرفایی که می‌خواهند بگویند: آیه‌ی ۵۲ سوره‌ی انعام یعنی «وَ لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ...» مربوط به این واقعه است که بعضی از مردم از رسول خدا(ص) تقاضا کردند که ضعفای «اصحاب صفة» را از خود دور کند، نمی‌تواند درست باشد؛ زیرا که «اصحاب صفة» پس از هجرت مسلمانان از مکه به مدینه و ساختن مسجد و زندگی در

صفه، بدین نام شهرت یافته‌اند. البته رأی صواب درباره‌ی اهل صفه همان است که صاحب المیزان بیان داشته است اما ممکن است توجیهی برای نظر موافقان تطبیق آیه‌ی مذکور درباره‌ی اصحاب صفه به ذهن آید و آن این که شاید نظر آنان این بوده است که آیه درباره‌ی کسانی نازل شده است که از اصحاب حضرت پیامبر(ص) در مکه بوده‌اند و پس از هجرت، در صفه‌ی مسجدالنبی زندگی کرده و به نام «اصحاب صفه» مشهور شده‌اند.

## ۲- آیه‌ی ۲۷۳ سوره‌ی بقره:

یکی دیگر از آیاتی که صوفیه و عرفا آن را منتسب به اهل صفه می‌دانند، آیه‌ی زیر است:

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ الْحَافًا وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ.

«[این صدقات] برای آن نیازمندانی است که در راه خدا فرو مانده‌اند و نمی‌توانند [برای تأمین هزینه‌ی زندگی] در زمین سفر کنند. از شدت خویشتن‌داری، فرد بی‌اطلاع، آنان را توانگر می‌پندارد. آن‌ها را از سیمایشان می‌شناسی. یا اصرار، [چیزی] از مردم نمی‌خواهند. و هر مالی [به آنان] انفاق کنید، قطعاً خدا از آن آگاه است.»

## نظر صوفیه و عرفا درباره‌ی انتساب این آیه به اهل صفه

به جهت رعایت اختصار، درباره‌ی این آیه نیز تنها از برخی از منابع عرفانی، نظر صوفیه و عرفا را نقل می‌کنیم<sup>۱</sup>:

۱- البته محمدبن‌سعد واقدی، سیره‌نویس مشهور هم در «طبقات» خویش، طبق تفسیر ابن‌کعب قرظی، منظور از آیه‌ی «للفقراء الذين...» را اصحاب صفه می‌داند. (واقدی، ص ۱/۲۵۳).

ابونصر سراج طوسی، در «باب اهل صفه» در *اللمع فی التصوف*، این آیه را نیز درباره‌ی اهل صفه می‌داند و تصریح می‌کند که خدای متعال در چند جای قرآن از اهل صفه یاد کرده است؛ از جمله «للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله...» (سراج، ۱۳۸۰، ص ۳۳۹).

در «شرح التعرّف لمذهب اهل التصوف». می‌خوانیم:  
 «اما اصحاب صفه از عجز کسب نکردند، از بهر [آن‌که] مال نداشتند که تجارت کردند؛ چنان‌که خدا گفت: «لَا یَسْتَطِیْعُونَ ضَرْباً فِی الْاَرْضِ...» (مستملی، ۱۳۶۳، ص ۳/۱۱۰۵).

و در جای دیگر می‌گوید:

«و در اصحاب صفه سخن بسیار گفته‌ایم... دیگر وصف ایشان آن بود که خدای تعالی گفت: لِلْفُقَرَاءِ الذِّیْنَ اُحْصِرُوا فِی سَبِیْلِ اللّٰهِ... بازداشتگانند در طاعت خدای تعالی. لَا یَسْتَطِیْعُونَ ضَرْباً فِی الْاَرْضِ نتوانند هیچ جای رفتن. و نیز گفت: «لَا یَسْئَلُونَ النَّاسَ الْحَافِأً، از کس چیزی نخواهند...» (همان، ص ۱/۱۲۵).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

### نظر علامه طباطبایی درباره‌ی آیه

علامه طباطبایی در بحث روایتی مربوط به آیات ۲۶۱ - ۲۷۴ سوره‌ی بقره به بحث و بررسی آیه‌ی ۲۷۳ همان سوره پرداخته است:

«در مجمع البیان در ذیل آیه‌ی «للفقراء الذین احصروا...» گوید: حضرت باقر(ع) فرمود: این آیه درباره‌ی اصحاب صفه نازل شده و هم‌چنین کلبی از ابن عباس روایت کرده است که اصحاب صفه در حدود چهارصد نفر بودند که نه خانه‌ای داشتند و نه خویشاوندانی که به منزلشان بروند، از این رو در مسجد جای گزیدند و گفتند: هر فوجی را که

پیغمبر(ص) به جنگ فرستد، ماهم با ایشان می‌رویم. خدا مردم را نسبت به ایشان ترغیب فرمود. مردم هم مازاد غذای خود را برای آنان می‌بردند.» (طباطبایی، ۱۳۶۲، ص ۴/۲۵۵).

هم‌چنین علامه در بحث روایتی پیرامون آیه‌ی ۲۶۷ همین سوره‌ی بقره<sup>۱</sup> که مناسبتی با آیه‌ی ۲۷۳ مورد بحث ما دارد، می‌گوید:

«[در الدر المنثور] هم‌چنین از ترمذی و ابن ماجه و ابن جریر و حاکم و دیگران از براء بن عازب روایت کرده که گفت: آیه‌ی «و لا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ...»<sup>۲</sup> درباره‌ی ما انصار نازل شد. ما درخت‌های خرما داشتیم و هرکس کم و بیش از خرمایش انفاق می‌کرد. شاخه‌ی خرما را می‌آوردند و در صفه‌ی مسجد می‌آویختند و اهل صفه که غذایی نداشتند، درموقع گرسنگی چوبی به آن می‌زدند و از دانه‌هایی که می‌ریخت، می‌خوردند. بعضی از مردم که به کارهای خیر رغبت چندانی نداشتند، شاخه‌های خرما را پست و خراب و شکسته را می‌آوردند. در شأن اینان نازل شد: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا انْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ»<sup>۳</sup> از این پس، هر کدام از ما چیزهای خوب را می‌آوردند.» (همان، ص ۳-۴/۲۵۲)

هم‌چنان‌که در بحث فوق ملاحظه شد، علامه طباطبایی، به نقل از مجمع‌البیان طبرسی و روایات ذکرشده، آیه‌ی ۲۷۳ سوره‌ی بقره را

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۶۷: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا انْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَ لِمَا أخرجنا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ لا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ...»: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از آنچه برای شما از زمین برآورده‌ایم، انفاق کنید، و در پی ناپاک نروید که از آن انفاق کنید.

۲- بخشی از آیه‌ی مذکور.

۳- بخشی از آیه‌ی مذکور.

درباره‌ی اهل صفه می‌داند و اشکالی بر آن وارد نمی‌کند. بنابراین درباره‌ی این آیه، نظر صاحب‌المیزان با نظر صوفیه و عرفا انطباق دارد.

### ۳- آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی کهف

از دیگر آیات نسبت داده شده به اهل صفه، آیه‌ی ذیل است:

وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ  
وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا  
قَلْبَهُ عَنِ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا

«و با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می‌خوانند و خشنودی او را می‌خواهند، شکیبایی پیشه کن و دو دیده‌ات را از آنان برمگیر که زیور زندگی دنیا را بخواهی، و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته‌ایم و از هوس خود پیروی کرده و اساس کارش بر زیاده‌روی است، اطاعت مکن.»

### نظر صوفیه و عرفا درباره‌ی آیه

درباره‌ی این آیه نیز تنها نظر برخی از صوفیه و عرفا را نقل می‌کنیم: صاحب‌الآمع فی‌التصوّف آیه‌ی «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ» را از آیاتی می‌داند که از اهل صفه یاد می‌کند. (سراج، ۱۳۸۰، ص ۳۳۹).

هجویری، عارف قرن پنجم در کشف‌المحجوب درباره‌ی اهل صفه

می‌گوید:

«و خدای عزّ و جلّ از برای ایشان [اهل صفّه] با پیغمبر (ص) عتاب کرد عزّ من قائل: وَ لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ...» (هجویری، ۱۳۷۳، ص ۹۷).

شیخ شهاب‌الدین سهروردی، همین مطلب را درباره‌ی اهل صفّه تکرار می‌کند:

«و به سبب ایشان [اهل صفّه]، خطاب با عتاب، از حضرت ربّ‌الارباب، به رسول صلعم آمد: قال الله تعالى: وَ لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ».

### نظر علامه طباطبایی درباره‌ی آیه

علامه طباطبایی در بحث روایتی مربوط به آیات ۲۷-۳۱ سوره‌ی کهف می‌گوید:

«در در‌المنثور است که ابن مردویه از طریق جویری از ضحاک از ابن عباس روایت کرده که در ذیل آیه‌ی «وَ لَا تَطْعُ مَنْ أَعْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا» گفته است: این آیه درباره‌ی امیه بن خلف نازل شده که رسول خدا (ص) را می‌گفت: باید فقرا را از دور خودت برانی تا ما اشراف و صناید قریش با تو رابطه‌ی آمدوشد برقرار کنیم؛ خدای تعالی این آیه را فرستاد که گوش به حرف کسی که قلبش را غفلت زده کرده‌ایم مده...» (طباطبایی، ۱۳۶۲، ص ۲-۲۶/۱۶۱).

علامه طباطبایی، پس از ذکر روایتی دیگر بیان می‌کند که نظیر این روایت را قمی در تفسیر خود آورده است؛ لکن او تنها عینه بن‌حصین بن‌حذیفه بن بدر فزاری را آورد و لازمه‌ی این روایت این است که آیه‌ی شریفه‌ی مورد بحث در مدینه نازل شده باشد؛ لکن سیاق آیه‌ی مذکور و دیگر آیات قرین آن، با مدنی بودن آن‌ها سازگار نیست. (همان، ص ۳-۲۶/۱۶۲).

همچنین علامه در ابتدای سوره‌ی کهف، مکی بودن آن را بیان می‌کند. (همان، ص ۲۶/۳۹) و در موارد دیگر نیز بر مکی بودن همه‌ی آیات آن سوره تأکید می‌ورزد. (همان، ص ۴۰ و ۳-۲۶/۱۶۲).

بنابراین از نظر صاحب‌المیزان، با توجه به این‌که همه‌ی آیات سوره‌ی کهف در مکه نازل شده است، و اهل صفه پس از هجرت پیامبر به مدینه، بدین نام مشهور شده‌اند، لذا آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی کهف و دیگر آیات قرین آن نمی‌تواند درباره‌ی اهل صفه باشد.

### ۳- آیات ۱ و ۲ سوره‌ی عبس

آیات ۱ و ۲ سوره‌ی عبس، از آیاتی است که برخی آن‌ها را درباره‌ی اهل صفه دانسته‌اند. خداوند می‌فرماید:

«عَبَسَ وَ تَوَلَّى، اَنْ جَاءَهُ الْاَعْمَى.» چهره درهم کشید و روی گردانید

که آن مرد نابینا پیش او آمد.

برخی از صوفیه و عرفا، آیات ابتدای سوره‌ی عبس را نیز درباره‌ی اهل صفه دانسته‌اند. از جمله ابونصر سراج طوسی، درباره‌ی اهل صفه می‌گوید:

«و به تحقیق، خدای متعال، پیامبرش را درباره‌ی اهل صفّه مورد عتاب قرار داده و فرموده است: «عَبَسَ وَ تَوَلَّى، اَنْ جَاءَهُ الْاَعْمَى» (سراج، ۱۳۸۰، ص ۳۳۹).

و در ادامه می‌گوید:

«گفته شده است که این آیه در شأن ابن امّ مکتوم (رض) - که از اهل صفّه بوده - نازل شده است. هنگامی که بعد از این رسول‌الله (ص) او را می‌دید، می‌فرمود: ای کسی که پروردگرم درباره‌ی تو، مرا مورد عتاب قرار داده است!»، (همان)

میبیدی در تفسیر کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار هم مخاطب آیه را حضرت پیامبر (ص) می‌داند و معتقد است که حضرت در خصوص «عبدالله پسر امّ مکتوم» یعنی «آن درویش صحابه که فقر و فاقه، شعار خود ساخته...» روی ترش کرده است. اما میبیدی تصریحی ندارد بر این‌که ابن‌امّ مکتوم از اصحاب صفّه بوده است. (میبیدی، ۱۳۶۲، ص ۲/۵۸۹).

### بررسی و نقد علامه طباطبایی درباره‌ی آیه

علامه طباطبایی درباره‌ی آیات فوق توضیح می‌دهد که داستان فوق اغلب از طریق اهل سنت بیان شده است:

«روایاتی از طرق اهل سنت وارد شده که این آیات درباره‌ی داستان ابن‌امّ مکتوم نابینا نازل شده که روزی بر رسول خدا (ص) وارد شد در حالی که جمعی از مستکبرین قریش نزد آن جناب بودند و با آن جناب درباره‌ی اسلام سخنان سرّی داشتند. رسول خدا (ص) از آمدن ابن‌امّ مکتوم چهره درهم کشید و خدای تعالی او را مورد عتاب قرار داد که چرا از یک مردی تهی‌دست، چهره درهم کردی؟» (طباطبایی، ۱۳۶۲، ص ۴۰/۵۰)



البته هرچند از جانب شیعه هم روایاتی نقل شده است که به این معنا اشاره دارد، اما در برخی دیگر از روایات شیعه مطلب بدین صورت آمده است که مردی از بنی‌امیه که نزد آن حضرت بوده است، از آمدن ابن‌ام‌مکتوم چهره درهم کشیده و آیات در عتاب او نازل شده است.... (همان، ص ۴۰/۵۱).

با توجه به توضیحات فوق، مفسر معاصر نتیجه می‌گیرد که: «به هر حال غرض سوره، عتاب هر کسی است که ثروتمندان را بر ضعفاء و مساکین از مؤمنین مقدم می‌دارد؛ اهل دنیا را احترام می‌کند و اهل آخرت را خوار می‌شمارد..» و در انتها با تأکید می‌گوید: «و این سوره [عبس] بدون هیچ تردیدی در مکه نازل شده است» (همان).

بنابراین آیات اول سوره‌ی عبس نمی‌تواند درباره‌ی اهل صفّه باشد. علاوه بر آن که اصولاً مخاطب آیه، شخص حضرت پیامبر (ص) نیست؛ زیرا:

۱- آیات مورد نظر دلالت روشنی ندارد بر این‌که شخص مورد عتاب، حضرت پیامبر است؛ بلکه صرفاً خیر دادن از واقعه‌ای است بدون آن‌که صاحب خبر مشخص شده باشد.

۲- از این گذشته، شواهدی وجود دارد که منظور آیات فوق، فردی غیر از رسول خدا (ص) است؛ چون‌که صفت عبوس بودن، از ویژگی‌های رسول خدا (ص) نیست و حضرت خصوصاً با مؤمنین رشدیافته عبوس نمی‌شده است.

۳- بنا به نظر سید مرتضی، بر روایات ذکر شده، اشکال وارد است؛ زیرا اصولاً اخلاق حضرت در طول حیاتش این‌گونه نبوده است که دل اغنیا را به دست آورد و از فقرا روی بگرداند.

۴- خداوند متعال در آیه‌ی ۴ سوره‌ی قلم، خلق و خوی حضرت را عظیم شمرده و فرموده است: « اِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ». و به اتفاق روایات وارده در ترتیب نزول سوره‌های قرآن، سوره‌ی «قلم» بعد از سوره‌ی «علق» نازل شده و لذا در زمهری اولین سوره‌های نازل شده است. حال اگر خداوند در اول بعثت، حضرت را با خلقی عظیم و به طور مطلق ستوده، چگونه ممکن است به خاطر پاره‌ای اعمال، خلق و خوی نکوهیده‌ای را به او نسبت دهد و او را مذمت کند؟ و آن هم به این علت که حضرت به اغنیای کافر متمایل شده و برای به دست آوردن دل آنان، از فقرای مؤمن روی گردان باشد. آیات ۲۱۴ و ۲۱۵ سوره‌ی شعراء و ۸۸ سوره‌ی حجر هم از شمار آیه‌ی ۴ سوره‌ی قلم‌اند و مؤید آن.

۵- عملی که در ابتدای سوره‌ی عبس ذکر شده است از نظر عقلی هم زشت محسوب می‌شود و هر عاقلی از آن تنفر دارد. پس چگونه ممکن است حضرت پیامبر(ص) - که خاتم پیامبران و کریم الخلق است - چنین عملی را انجام دهد؟ با توجه به این‌که کلمه‌ی «خُلُق» به معنی ملکه‌ی راسخ در دل و باطن است و کسی که دارای چنین ملکه‌ای باشد، عملی منافی با آن انجام نمی‌دهد.

۶- در مجمع‌البیان از قول امام صادق (ع) روایت شده است که آیات ابتدای سوره‌ی عبس درباره‌ی مردی از بنی‌امیه نازل شده است. بدین صورت که وی در حضور حضرت پیامبر (ص) نشستگی بود که «ابن‌ام‌مکتوم» آمد. آن مرد اموی وقتی او را دید، قیافه درهم کشید و او را

کثیف پنداشت و دامن خود را جمع کرد و چهره‌ی خود را عبوس کرد و روی خود از او برگرداند و لذا خداوند متعال حکایت وی را آورده و عملش را توییح کرده است. علاوه بر آن به نقل از مجمع‌البیان روایت دیگری از امام صادق(ع) نقل می‌کند که رسول خدا (ص) هروقت ابن‌ام‌مکتوم را ملاقات می‌کرد، می‌فرمود: مرحباً مرحباً، به خدا سوگند، خدای تعالی هیچ‌گاه مرا در مورد تو عتاب نخواهد کرد. حضرت این سخن را از روی لطف به او می‌گفت و ابن‌ام‌مکتوم، از این همه لطف حضرت، شرم‌منده می‌شد و چه بسا که به همین جهت از آمدن به خدمت حضرت، خودداری می‌کرد. (طباطبایی، ص ۵۷- ۶۱/۴۰). بنابراین از دیدگاه علامه طباطبایی، فاعل عَبَسَ، حضرت پیامبر(ص) نیست و حضرت با دیدن ابن‌ام‌مکتوم، چهره درهم نکشیده است و با توجه به این‌که سوره‌ی عبس، قطعاً مکی است، لذا نمی‌تواند درباره‌ی اهل صفه نازل شده باشد؛ زیرا تا زمانی که حضرت پیامبر(ص) در مکه بوده است، اصحاب صفه‌ای وجود نداشته‌اند.

### نتیجه‌گیری

هرچند آیاتی که صوفیه به اهل صفه نسبت داده‌اند، بیش از آیاتی است که در این مقاله آمده، اما همین چند آیه می‌تواند نشان‌گر اختلاف دیدگاه صوفیه و عرفا با دیدگاه، علامه باشد. لذا در انتساب آیات مذکور به اهل صفه باید دقت و تأمل بیش‌تری کرد؛ زیرا معمولاً صوفیه برای مشروعیت بخشیدن به طریقه و اهداف و مقاصد و آداب خود از آیات و روایات زیادی استفاده کرده‌اند و در برخی موارد چندان در پی جستجوی صحت روایات و درستی انتساب آیات به مطالب مورد نظر خود نبوده‌اند. البته این مطلب بدین معنی نیست که در بحث مورد نظر ما هیچ‌یک از آیات منسوب به اهل صفه را نمی‌توان مربوط به آنان دانست؛ زیرا هم‌چنان‌که

ملاحظه شد، در برخی از موارد، آیاتی هم‌چون آیه‌ی ۲۷۳ سوره‌ی بقره درباره‌ی اهل صفه نازل شده است.

### منابع

- ۱- قرآن کریم، ترجمه‌ی محمد مهدی فولادوند، دارالقران الکریم، ۱۳۷۳.
- ۲- ابن هشام، عبدالملک، سیرت رسول‌الله یا سیره‌النَّبِی، ترجمه‌ی رفیع‌الدین همدانی، تصحیح اصغر مهدوی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، بی‌تا.
- ۳- سراج طوسی، ابونصر، *اللمع فی التصوف*، ترجمه‌ی قدرت‌الله خیاطیان و محمود خورسندی و علی و هنگامه‌ی اشرف امامی، نشر فیض، ۱۳۸۰.
- ۴- سهروردی، شیخ شهاب‌الدین عمر، *عوارف‌المعارف*، ترجمه‌ی ابومنصور بن عبدالؤمن اصفهانی، علمی و فرهنگی، چ ۲، ۱۳۷۴.
- ۵- طباطبایی، سید محمد حسین (علامه)، *المیزان*، کانون انتشارات محمدی، چ ۳، ۱۳۶۲.
- ۶- قشیری، ابوالقاسم، *رساله‌ی قشیریه*، ترجمه‌ی ابوعلی عثمانی، با تصحیح و استدراکات بدیع‌الزمان فروزانفر، علمی و فرهنگی، چ ۴، ۱۳۷۴.
- ۷- کاشانی، عزالدین محمود، *مصباح‌الهدایة و مفتاح‌الکفایة*، با تصحیح و مقدمه‌ی جلال‌الدین همایی، نشر هما، چ ۳، ۱۳۶۷.
- ۸- مستملی بخاری، امام ابوابراهیم، *شرح‌التعرف لمذهب اهل‌التصوف*، تصحیح محمد روشن، اساطیر، ۱۳۶۳.
- ۹- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین، *خلاصه‌ی تفسیر ادبی و عرفانی کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار*، نگارش حبیب‌الله آموزگار، اقبال، چ ۵، ۱۳۶۲.
- ۱۰- واقدی، محمدبن‌سعد، *طبقات*، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، نشر نو، چ ۲، ۱۳۶۹.
- ۱۱- هجویری، ابوالحسن، *کشف‌المحجوب*، با تصحیح ژوکوفسکی، با مقدمه‌ی قاسم انصاری، طهوری، چ ۳، ۱۳۷۳.